

بهترین شهریار! برترین شهریار!



- عنوان کتاب: قصه شیرین یادگار
- نویسنده: محمدرضا یوسفی
- ناشر: پیدایش
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰
- شمارگان:
- تعداد صفحات:
- بهاء:

○ شهره کادی

۱- شخصیت‌ها

الف: گشتاسب

گشتاسب (به معنی صاحب اسب رمنده)، پسر لهراسب بود که زرتشت در عهد او ظهور کرد. نام او در اوستا با صفات «فردا برست» و «پیرو منش پاک و راستی» و «دارای فرکیانی» آمده است. او تنها شاهی است که در گات‌ها، از وی یاد شده است. می‌گویند او ۱۲۰ سال پادشاهی کرده و ظهور زرتشت در سالی سی‌ام سلطنت او صورت گرفته است. زرتشت او را پیرو و دوست خود خوانده و از اهورامزدا خواسته است که او را در رستاخیز با وی محشور گرداند. سیمای گشتاسب در روایات دینی با آن چه در شاهنامه آمده به کلی متفاوت است. در حالی که یک یشت از اوستا، به نام «ویشناسپ یشت» خوانده شده، در شاهنامه، یکی از بدترین شهریاران ایران معرفی شده و صفاتی چون دنیاپرستی، پیمان شکنی، لالاییگری، حق‌نشناسی، حرص مال و سنگدلی به او نسبت داده شده است. در اوستا می‌خوانیم:

«ای. زرتشت! کیست آن پاکدینی که در [گسترش] آیین بزرگ مغ، دوست [و یاور] تست؟ کیست آن کس که خواستار است بدین نام بلند آوازه گردد؟ - این

قصه شیرین یادگار زریران، بازنویسی از بخش‌هایی از تاریخ و ادبیات کهن ایران زمین است. بازنویسی، روشی معمول در تاریخ ادبی هر کشوری است. بازنویس با حفظ چارچوب محتوایی و موضوعی اثر یا واقعه کهن و با افزودن ساختار و فرمی نو، به آن حیات تازه می‌دهد و آن را برای نسل‌های جدید قابل دسترس می‌سازد. یوسفی، در سال‌های اخیر، با پرداختن به گوشه‌هایی از فرهنگ ملی، در آثاری چون «افسانه بلیناس جادوگر» و «افسانه شیر شبیه یال»، و یا «دختران خورشیدی» و... ارزش‌های کهن را در دسترس نسل‌های جدید قرار داده است. به زبانی، او با برگزیدن روش بازنویسی، به گسترش فرهنگ ملی و کهن و پیوند آن با فرهنگ حاکم کمک کرده است. اثر موجود، بازنویسی از «یادگار زریران» است که شرح ایام حیات «گشتاسب»، شهریار معروف سلسله کیانی، و مهم‌ترین نبرد او با «ارجاسپ» تورانی است. برای اطمینان از صحت و سقم شخصیت‌های داستانی و وقایع مندرج در آن، ناگزیریم به سراغ منابع موجود برویم تا دریابیم که یوسفی، چگونه از مکت‌ها و مستندات تاریخی برای آفرینش داستان خود مدد گرفته است.

کی «گشتاسب» است [که] در پایان کار [از] دین راستین را پشتیبانی خواهد کرد. ای «مزداهورا!» من کسانی را که تو در [سرای جاودانی فردوس] گرد هم خواهی آورد، با گفتار [و] منش نیک،

همی خوانم.» اوستا / جلیل دوستخواه ص ۷۹.

در داستان یوسفی نیز خواننده، چهرهٔ مثبتی از گشتاسب را در اثر می‌یابد:

«گشتاسب چنان پهلوانی جهان‌دیده بر تخت نشسته بود.» ص ۳۲

«گشتاسب به مهربانی [رو به دشمنانش] گفت.» ص ۳۴

«ولی گشتاسب چنان کوهی که بر جا ایستاده باشد و از تاخت و تاز رگبار و

تگرگ و تندباد نهراسد، بر تخت نشسته.» ص ۳۷

«گشتاسب خشمگین برخاست و گفت: «این دو پیک و آن سواران که به

همراه دارند، میهمانان ایران زمینند. آنان را گرامی بدارید و بگذارید تا موبدان و

سرداران و سپهسالاران را گرد آوریم و پاسخی درخور و پسندیده برای ارجاسپ شاه،

پادشاه دیوان و خدایان ویت‌های سنگی آماده سازیم!» ص ۳۸.

بنابراین، باتوجه به این فاکت‌ها تصویر مثبتی از گشتاسب، یعنی تصویری

مشابه آن چه اوستا و منابع دینی معرفی می‌کند، از او داریم.

ب) زریر

زریر (به معنی زرین بر، زرین سینه) برادر گشتاسب و پسر لهراسپ بود. پس

از کناره‌گیری لهراسپ، سلطنت را گشتاسب عهده‌دار شد و سپهسالاری را زریر.

زریر در این دوران، به فتوحات بزرگی نائل آمد. در شاهنامه، در مورد آنان آمده

است.

دو فرزند بودش به کردار ماه

یکی نام گشتاسب و دیگر زریر

که زیر آوری سر نره شیر

زریر برای گسترش کیش نو (زرتشتی) جانفشانی‌ها کرد که داستان دلیری

او در کتاب یادگار زریران، به طور مفصل آمده است. با تورانیان نبردها کرده، بر

ارجاسپ ظفر یافته و به قول فردوسی، در میدان جنگ، به دست سپهبد

تورانیان (بیدرخش) کشته شده است. در یشت (۱۳) سیزدهم نام او

بلافاصله پس از ویشتاسپ آمده است.

هم‌چنین، در یشت‌ها می‌خوانیم که: «زریر در برابر آب،

«دائیتیا» بر پشت اسب، جنگ کنان، صد اسب و هزار گاو و

ده هزار گوسفند پیشکش «ناهیتا»

کرد... و از وی

خواستار



شد که: ای

«آردویسور ناهیتا!» ای نیک!

ای توانا! این کامیابی را به من

ارزانی‌دار که در پهنهٔ

گیتی... بر «ارجاسب»

دروغ‌پرست، چیره شوم و

پیروز کردم.» اوستا / جلیل

دوستخواه ص ۱۶۴ این

خصوصیات زریر را در اثر یوسفی نیز می‌یابیم.

یوسفی، به خوبی از عناصر کهن دینی و حماسی، در فضاسازی اثرش بهره می‌گیرد. این فضاها می‌تواند شامل اماکن (هامون)، عناصر ماورایی (امشاسپند، اهورا مزدا - اهرمن و...)، ابزارها (درفش کاویان) و... باشد

برای مثال، پسر او در خصوص پدرش می‌گوید: «چنان که پدرم زریر زرین جوش می‌گوید، ما با پذیرش آیین‌نو، باید نگهبان راستی و درستی و شادی باشیم. از جنگ و پیکارهای بیهوده دوری کنیم و زمین و گندم و آب

و باد و خاک و آتش را که برای ما شادی و زندگی می‌آورند، دوست بداریم. ص ۱۳

ج. بستور

در اوستا، به نام بست و بییری (basta vairi)، به معنای جوشن بسته آمده

است. بستور بزرگترین پهلوانی است که بعد از کشته شدن پدرش - زریر، به انتقام

خون او بر تورانیان تاخت و «ویدرفش جادو» را که زریر به دست او کشته شده

بود، به قتل رساند. شرح دلاوری و قهرمانی‌های او در کتاب «ایاتکار

زریران» یا (یادگار زریران)، با بیانی شاعرانه آمده است. در شاهنامه

نیز می‌خوانیم که:

پس آزاده بستور پور زریر

به پیش افگنداسپ چون نره‌شیر

و یا

پس پشت لشکر به بستور داد

چراغ سپهدار خسرو نژاد

در متن بازنویسته یوسفی نیز

دقیقاً با وفاداری به حقایق

تاریخی - حماسی، این‌گونه

آمده است، «ناگهان

آوایی در گوش

بستور

پیچید.

آوای

زریر بود که چنان

فرشته‌ای آسمانی در گوش بستور

می‌گفت: «شمشیر در نیام فروکن! درفش کیانی

بر زمین بکوب! تیر در کمان بگذار! شتاب کن! مگذار بیدرفش

جادوگر، کشندهٔ باب تو بگریزد!» ص ۱۱۹

د) ارجاسب

«أرجت اسب» به معنی دارندهٔ اسب ارجمند است که در فارسی، ارجاسب

نامیده می‌شود. نام نبیرهٔ افراسیاب است که در توران پادشاهی می‌کرد و یکی از

مهمترین پادشاهان افسانه‌ای توران، در مدارک ایرانیان است. بنابر یشت (۲)

اوستا، او موصوف به صفاتی چون فریفتاری، نابکاری، پیری، دروغ و دیویسناس.

او برای ناهیتا، اسب و گاو و گوسفند قربانی می‌کند تا بر گشتاسب پیروز شود و زریر

را بکشد، اما ناهیتا او را کامروا نمی‌سازد. ارجاسب دو تن از درباریان خود را نزد

گشتاسب می‌فرستد تا از او خراج طلب کنند، اما گشتاسب نمی‌پذیرد و با او آغاز

جنگ می‌کند. تفصیل جزء به جزء جنگ‌ها در مدارک حماسی و از جمله شاهنامه

و یادگار زریران آمده است. به روایت مجمع التواریخ و القصص، زریر به دست ارجاسپ کشته شد و دختران او (به آفرین و همای) به اسارت ارجاسپ درآمدند. تا زمانی که اسفندیار، سپاه او را در هم شکست و او را کشت و همای و به آفرین را آزاد کرد. البته این روایت اندکی متفاوت با روایت

یوسفی یا یادگار زریران است. از طرفی، بنابر این روایات، ارجاسپ برخلاف گشتاسب از پذیرفتن آیین نو سرباز می‌زند. نکته‌ای که در متن یوسفی آن را چنین می‌یابیم: «من ارجاسپ شاه آیین کهن را می‌ستایم. خدایان را گرمی می‌دارم. در برابر بت‌های بتخانه‌ها سر فرود می‌آورم و سوگند یاد می‌کنم و خدایان را گواه می‌گیرم، بر آنان که خدایان دیگر را بستایند، بتازم و خانه‌های‌شان را ویران سازم، شهرهایشان را در آتش بسوزانم، رمه‌هایشان را چپاول کنم، کشتزارهای‌شان را سم کوب اسبان بسیار کنم...» ص ۳۶

ه) بیدرفش (ویدرفش)

معروف به جادو، از پهلوانان لشکر ارجاسپ بود که زریر، به دست او کشته شد. در روایتی، اسفندیار به کین خواهی عم خود زریر، او را به قتل می‌رساند و در روایتی (منظومه یادگار زریران)، قتل او به دست بستور، پسر زریر نسبت داده شده است. در متن یوسفی نیز این جملات را می‌یابیم: «اگر ارجاسپ شاه، شاه شاهان، شاه توران زمین برگرفته‌های خویش سوگند یاد کنند، بیدرفش افسون ساز، با جادو و نیرنگ و ریا زریر را بر زمین خواهد زد. به خدایان سوگند که جان خویش بر این پیمان می‌گذارم و تا پای جان پیش خواهم رفت تا زریر را با خاک و خون یکسان سازم.» ص ۹۳

و) هما

دختر گشتاسب است که در پشت‌ها نام او هومی (Humaya) آمده است و در منظومه یادگار زریران، یک بار از او به نام هماک یاد شده که از زیباترین دختران ایران زمین بوده است. گشتاسب هنگامی که از قتل زریر آگاهی یافت و به کین خواهی کمر بست، به لشکریان آواز داد و گفت: کیست که کین زریر را بگیرد تا من هماک، دختر خود را به او دهم و به قول فردوسی:

به لشکر بگفتا کدام است شیر

که هر کس میانه نهد پیش پای

مر او را دهم دخترم را همای
یوسفی نیز او را چنین وصف می‌کند: «در دست راست گشتاسب زریر، برادر او ایستاده بود و در دست چپ او دخترش همای بود که به زیبایی، چنان پریشان دریایی بود و به مانند خورشیدی بود که بر شانه چپ گشتاسب برآمده



باشد.» ص ۱۲

مابقی نام‌ها و شخصیت‌هایی که یوسفی، در داستان خود از آن استفاده کرده، مطابق با

راوی اثر یوسفی، درفصول ابتدایی، طرفدار گشتاسب، پادشاهی و فر و اندیشه اوست، اما این مسئله تا به پایان روندی یک دست ندارد و به خصوص در فصلی موسوم به «خواب شوم»، راوی از زبان پیشگو، مطالبی می‌گوید که نشانگر آن است که از این جانبداری دست کشیده است

منظومه یادگار زریران است و در منابع دینی، نامی از آن‌ها نمی‌یابیم.

۲- فضاها

یوسفی، به خوبی از عناصر کهن دینی و حماسی، در فضاسازی اثرش بهره می‌گیرد. این فضاها می‌تواند شامل اماکن (هامون)، عناصر ماورایی (امشاسپند، اهورا مزدا - اهرمن و...)،

ابزارها (درفش کاویان) و... باشد.

برای مثال، در مورد درفش کاویان، در اوستا می‌خوانیم که «آنان که «هوم» نوشیده‌اند، نباید به دلخواه بسان «درفش کاویان» در جنبش باشند» ص ۱۲۵/۵ اوستا / جلیل دوستخواه و درواقع، درفش کاویان، درفشی است که کاوه آهنگر از پیش بند چرمین خود ساخته و در شورش بر ضد ضحاک یا «ژی‌دهاک» به کار برده است. این درفش، بیرق معروف ایرانیان، از عهد قدیم تا پایان دوره ساسانی، محسوب می‌شده که به گفته مورخین، هزارهزار سکه طلا ارزش داشته است. در شاهنامه نیز وصف آن آمده است و حال در اثری امروزی، یوسفی از این عنصر در ساخت فضاهایش استفاده مطلوب می‌کند:

«درفش کیانی پیشاپیش سپاه ایران برافراشته بود و چون کبوتری در آسمان بال بال می‌زد و نیز درفش سیاهی در جلو لشکر تورانیان بود و درفشهای رنگ به رنگ دیگر در میان هر دو سپاه به چشم می‌آمد.» ص ۶۰ علاوه بر این‌ها زبان اثر و قابلیت‌های مندرج در آن، به ساخته شدن فضاها در ذهن مخاطب بسیار کمک کرده است. یکی از مشخصه‌های نثر یوسفی، تصویری بودن آن است که این توانایی را در این اثر نیز شاهدیم. او برای رسیدن به چنین مهمی از چند شگرد استفاده می‌کند.

گاه با وارد کردن عنصر، باور یا اعتقادی کهن در دیالوگ‌هایش چنین می‌کند. برای مثال، نام «امشاسپندان» که در اوستا به معنای جاودان مقدس و در اصطلاح نام بزرگ‌ترین فرشتگان مزدیسناست، به غنای فضا و بردن مخاطب به آن دوران کمک می‌کند. یوسفی با آوردن دیالوگی که در آن، به این عنصر ماورایی قسم یاد می‌شود، بهره لازم را از آن می‌گیرد: «اگر چنین بود، به امشاسپندان سوگند، من سینه خویش را به خنجر پاره می‌کرم تا آن سرنوشت شوم از میان سپاهیان ایران زمین دور گردد.» ص ۷۲

اוגاه با مددگرفتن از اصطلاحات و واژه‌های کم‌تر رایج، برای ساختن حال و هوای کهن، چنین می‌کند. برای مثال استفاده از پور (پسر)، باب (پدر)، آوردگاه (میدان جنگ) و... ضمن با صلابت کردن متن، در جهت چنین هدفی است. گاه با استفاده از نشانه‌هایی که در جهت معناگشایی درونمایه‌های داستانی‌اند. برای مثال، تکرار نام خورشید در متن، علاوه بر فضاسازی، بر باورهای این آیین دینی کهن اشاره دارد.

«ای ... یک سبد خورشید دارم! آی... خورشیدها را به شما می‌بخشم!» ص ۸
«دخترکم، خوشه‌های گندم ما و دانه‌های گلابی تو، دخترکان خورشیدند؛ چنان تو که بی‌گمان نامت خورشید است» ص ۸

«گویا خورشید در بالای میدان بر تخت نشسته بود.» ص ۱۰

«به مانند خورشیدی بود که بر شانه چپ گشتاسب برآمده باشد.» ص ۱۲

«گویا بر ارابه خورشید سوار بود و آسمان‌ها را در می‌نوردید.» ص ۱۹

«به فرمان گشتاسب شاه، خورشید سرزمین ایران.» ص ۳۴

و یا استفاده مطلوب نویسنده از دو اسب سپید و سیاه و مسابقه بین این دو، در فصل اول، نشانه‌ای است برای تأیید و تأکید بر معناهای فصول بعدی که در آن، نبرد بین نیروهای سپید (ایرانیان) و نیروهای سیاه (تورانیان) در می‌گیرد:

«آن اسب سیاه، نشانی از آیین گذشته ماست و توسنان سفیدروی، نشان از آیین نومایی.» ص ۱۴

«این نبرد من و تو، سپیدان و سیه‌گان نبود! این پیکار روز و شب بود.» ص ۲۵

و جملات پایانی این فصل، نوید جنگ و نبرد و ستیز بین خیر و شر را می‌دهد:

«به ناگاه دو اسب که از هم بسیار

دور بودند، بر روی پا برخاسته،

خشمگین به سوی هم شیهه

کشیدند.» ص ۲۶

در صحنه نبرد نیز

نویسنده با انتخاب محل

استقرار سپاهیان، تأکید

مضاعفی بر این درونمایه دارد. او

دامنه کوهی به نام شامگاهان را

توقفگاه تورانیان و دامنه کوهی به

نام بامدادان را محل استقرار ایرانیان

می‌نامد که این خود، باز نشانگر در

منهدم سیاهی و سپیدی یا شب و روز است.

تمام فضای اثر مملو از چنین تمهیداتی است که

فضایی تصویری را در مقابل دیدگان مخاطب می‌سازد.

وقتی یوسفی می‌گوید: «رنگ سبز و شاداب دشت هامون به سرخی

می‌گرایید و گویا آسمان، خورشید را قربانی می‌کرد» ص ۶۱، این تصویر به سرعت

مفهوم خود را یا پیام بصری خود را در ذهن خواننده القا می‌کند: شادابی و طراوت،

به خون و خونریزی بدل می‌شود.

گاه نویسنده با بهره‌گیری از طبیعت (چه طبیعت گیاهی و چه جانوری)،

توصیفات خود را خلق می‌کند. برای مثال، در وصف بیدرفش می‌گوید: «چون

صنوبری خشک و بی‌برگ و توشه... و به مانند دارکوبی به هر سو نگاه می‌کرد.

از چشمان کوچک و چون ریزه‌سنگ او زیرکی و نیرنگ می‌بارید. بینی‌اش به مانند

نوک واژگون گشته لاشخوری بود که به دنبال لاشه‌ای می‌گشت.» ص ۲۷-۲۸

او از عناصر جمادی، نباتی و حیوانی مدد می‌گیرد تا به نثر خود حالتی تصویری

ببخشد و این مثال‌ها بسیارند: «دست بزرگ و پهن و سنگین نامخواست بر روی

دست استخوانی و زرد بیدرفش که چنان پنج مارمولک بود که دم‌های‌شان به هم

گره خورده باشد، فرود آمد و آن را فشرد.» ص ۳۰

اما در مورد زیبایی نثر یوسفی نمی‌توان تنها به این چند مورد بسنده کرد. او

گاه با جابه جایی صفت و موصوف («سر از تن این پیک‌های شوم پیام جدا کن!»)

ص ۳۷) گاه با وارد کردن وزن در کلماتش («نامهای از آتش جنگ گداخته و از

کینه و خشم انباشته. و از آیین نو برخاسته و بر دیو و دیوان تاخته.» ص ۴۶-۴۷)

و گاه با حضور اضافاتی در نثر («نه هر آن اسبی را تنها این سیرگان را...» ص

۲۵).

نثرش را برجسته و چشمگیر می‌کند.

از این موارد که بگذریم، در درونمایه اثر، موارد بسیاری چون: مواجهه ادیان

در قبال هم، جنگ ستیزی و صلح‌طلبی، مواجهه دین و سیاست و... می‌یابیم که

این مختصر را مجال پرداختن به آن‌ها نیست.

اما دو نکته نیز در اثر به چشم می‌خورد که تذکر آن ضروری به نظر می‌آید.

اول، تزلزل راوی در حالتی بین یک راوی بی‌طرف و یک راوی جانبدار است. راوی

اثر یوسفی، درفصول ابتدایی، طرفدار گشتاسب پادشاهی و فر و اندیشه اوست، اما

این مسئله تا به پایان، روندی یک دست ندارد و به خصوص در فصلی موسوم به

«خواب شوم»، راوی از زبان پیشگو، مطالبی می‌گوید که نشانگر آن است که از این

جانبداری دست کشیده است. «اگر باد و آتش و خاک و آب هم به خواب روند، نه

گشتاسب شاه، نه ارجاسب شاه، هیچ یک نمی‌توانند خوابی آسوده داشته باشند.

اینان خاک را که گندم و گیاه به ما می‌بخشد، به خون‌آلوده می‌سازند. و باد را که

خنکی و بهار را برای ما می‌آورد، از آوای آه و ناله سرشار

می‌سازند. و آتش را که روشنایی و گرما به

ارمغان دارد، چنان ازدهایی آتشین دهان،

به گندم زارها و خانه‌ها روان

می‌سازند. و آب را که سرسبزی

و آبادانی به همراه دارد، با سم

ستوران خود می‌آشوبند و از

آن تندبادهای ویرانگر

می‌سازند و به سوی

شهرها و روستاها رها

می‌کنند. با این همه ستم

و رفتارهای ناروا، چگونه

خواب به چشمان آن‌ها راه

یابد؟، ص ۶۸-۶۷

می‌بیند که راوی،

گشتاسب را چون ارجاسب می‌داند و

میان این دو فرقی نمی‌بیند، این مسئله

را در دیالوگ‌های دیگری نیز می‌توان یافت:

«شاهان، سپهسالاران و سپاهیان سخنی را به

گوش نمی‌گیرند، مگر آن که از دهان شمشیر به درآید و زبان شمشیر،

چیزی نیست مگر جنگ و نبرد! سال‌های سال، از آغاز زندگی آدمی، شاهان و

سپاهیان با چنین زبانی با هم سخن گفته‌اند.» ص ۶۹

اینگونه بی‌طرفانه به قضاوت دو طرف دعوی رفتن، کاملاً متفاوت و متعارض

است با تصویری که راوی، در ذهن مخاطب و در فصول پیشین و حتی در فصول

انتهایی می‌سازد. با این تعمیم، گویی دیگر از آن جنبه اهورایی و ایمان و برتری

گشتاسب خبری نیست. راوی بی‌طرف، بار دیگر هم به صحنه می‌آید و یکی از

فضاها را چنین توصیف می‌کند:

«از هر گوشه میدان بانگ و ناله و فریاد به گوش می‌آمد و گویا، هم اهورایی

ایرانیان و هم خدایان تورانیان، آن‌ها را رها کرده بودند تا هم چنان دل به کینه

سپرده و سر به غوغا داده، نعره کشان و فریاد زنان، تن و جان یکدیگر را پاره پاره

کنند!» ص ۸۵

شاید مناسب‌تر بود که یوسفی یا از ابتدا این موضع بی‌طرف را در نظر

می‌گرفت و یا راوی جانبدار او در همه جا هماهنگ عمل می‌کرد.

دوم، تصویری است که در کنار متن پرحلاکت یوسفی نشسته است.

همان‌گونه که گفتیم، نثر یوسفی، سراسر تصویر است. بنابراین، اگر قرار باشد

تصویرگری، متن او را تصویرگری کند اگر نتواند برتر از تصویر متن کاری کند،

لااقل نباید تصویری ضعیف و فروتر بر آن بنگارد. متأسفانه، تصویر این کتاب،

مغایرت آشکاری با شکوه و جلال متن دارد.

در پایان، باید گفت که این بازنویسی، بار دیگر توانایی و مهارت یوسفی را

آشکار کرده است. این کتاب، چه از لحاظ محور ارتباط‌شناختی و چه از لحاظ محور

زیبایی‌شناختی، می‌تواند برای مخاطب نوجوان امروز جاذب باشد.

منابع:

۱. اوستا / جلیل دوستخواه

۲. کلیه مطالبی که درخصوص شخصیت‌ها عنوان شده از فرهنگ اساطیر دکتر یاحقی

نقل گشته است

